

تبیین نظری تغییر ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها

دکتر سید عباس احمدی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

دکتر مرجان بدیعی ازندهی - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

طهمورث حیدری موصلو - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۸

چکیده

از آغاز پیدایش ژئوپلیتیک، قدرت و رقابت جهت تسلط بر سرزمین و داشته‌های آن مبنای اصلی این دانش قرار گرفته است. بر این اساس، ژئوپلیتیک استعماری نیز که دوره نخست تاریخ ژئوپلیتیک با آن آغاز شده است، با اندیشه استعمارگری جهت تصاحب و تسلط بر مناطق جغرافیایی همراه شده است. رقابت جهت دستیابی به مناطق و داشته‌های آن تحت تأثیر دو نوع رویکرد قرار گرفته است. بن‌مایه رویکرد نخست بر حقایق جغرافیای طبیعی استوار است و رویکرد دوم مبتنی بر ایدئولوژی‌های برتری‌خواهانه است. همچنان که در دوره جنگ سرد نیز رقابت قدرت‌ها جهت سلطه بر مناطق ماهیت ایدئولوژیک پیدا می‌کند. قدرت‌های رقیب در قالب استراتژی‌هایی همچون سد نفوذ، دومینو، ضد دومینو و غیره، خود را آشکار می‌ساختند؛ سیاست‌هایی که زمینه کمتری از حقایق جغرافیایی در آن نمایان بود. بعد از فروپاشی شوروی عصر جدیدی آغاز شد، در این عصر قدرت‌های منطقه‌ای نیز صاحب موقعیت جدیدی شدند که مناطق و حقایق جغرافیایی اهمیت دوباره‌ای یافت. به این ترتیب، پژوهش کنونی در قالب روش تفسیری-تحلیلی به دنبال پاسخ به این پرسش است که مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها چه ماهیتی را به خود دیده است؟ فرضیه موجود نشان‌گر این است که مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها ابتدا ماهیت طبیعی داشت، سپس ماهیت ایدئولوژیک یافت و در دوره کنونی نیز حقایق جغرافیایی مناطق مورد تأکید قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک، رقابت، مناطق ژئوپلیتیک.

۱- مقدمه

در هر منطقه ژئوپلیتیک، عوامل و منابع گوناگونی در الگوی رقابت ژئوپلیتیک نقش آفرینی می‌کنند. اشکال ویژه نظام‌های سیاسی جهانی و منطقه‌ای موجود، اهداف و راهکارهای قدرت‌های موجود، نفوذ و دسترسی قدرت‌ها به منابع منطقه‌ای و نحوه تقسیم این منابع از مهمترین عوامل مؤثر بر ژئوپلیتیک مناطق است. روند ژئوپلیتیک مناطق هنگامی آغاز می‌شود که کشوری بکوشد با کنش‌ها و برخوردهای گوناگون رفتار کشورهای دیگر را تغییر دهد یا ثابت نگه دارد؛ زیرا هر کشور هدف‌های مشخصی دارد که تصور می‌شود دستیابی به آن‌ها به واکنش‌های مشخص دولت‌های دیگر بستگی دارد. بدین ترتیب، هر کشوری برای اعمال نفوذ در سایر کشورهای منطقه تلاش می‌کند تا اینکه به اهداف خود دست یابد یا از کنش‌های سایر کشورها که سد راه این اهداف است جلوگیری کند و در این مسیر ابزارها و راهبردهای گوناگونی را به کار می‌گیرد که ممکن است به منازعه و کشمکش بیانجامد.

مناطق ژئوپلیتیک نیز از قرن نوزدهم به این سو دچار تحول شده است. در عصر حاضر نیز رویکردهای استعمار کهن کاربرد خود را از دست داده اما روش‌های نو استعماری کسب قدرت و رقابت در فضاها، جغرافیایی و مناطق شکل دیگری به خود گرفته است. روش‌های نو استعماری کسب قدرت که همچنان نفوذ به مناطق حساس ژئوپلیتیکی را در دستور کار خود دارد، رواج یافته است. اکنون با تغییر شیوه‌های مستقیم استعمار و استعمار، وجود خلأ ناشی از قدرت در یک منطقه ژئوپلیتیکی می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه باشد. از طرفی نیز رقابت در مناطق به صورت آشکار توسط قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای جهت نفوذ و ایجاد روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه دنبال می‌شود. همچنان که، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مناطق ژئوپلیتیک نیز همچون بسیاری دیگر از مفاهیم جامعه بشری دچار تغییر و تحول شد. ژئوپلیتیک جدید شرح تازه‌ای برای تعیین شکل و وضع جهان پس از جنگ سرد و از نو کشیدن نقشه ژئوپلیتیکی جهان است. از طرف دیگر، کارایی اشکال ویژه نظام ژئوپلیتیک جهانی ممکن است مستلزم اوضاع ویژه‌ای باشد و ژئوپلیتیک منطقه‌ای را متأثر سازد؛ برای نمونه، در نظام دوقطبی، فضای رقابت قدرت‌ها محدود و اهداف آن‌ها مشخص است؛ اما در نظام‌های

چندقطبی هم مقیاس فضای رقابت و هم اهداف قدرت‌ها متفاوت و پیچیده‌تر می‌شود. با این وجود، نگرش‌های ژئوپلیتیکی دوره گذار پس از جنگ سرد، با اصرار بر تجدید اندیشه ژئوپلیتیک استعماری و نظریات ژئوپلیتیکی دوران جنگ سرد، رویکردهای مختلفی به خود گرفته است. بدین ترتیب، رویکرد رقابت قدرت‌ها در مناطق مبنای جغرافیایی خاصی به خود گرفته است. این مبنای جغرافیایی رقابت آشکاری را میان قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را باعث شده است. در همین زمینه پژوهش کنونی به دنبال تبیین نظری ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها می‌باشد.

روش پژوهش

این پژوهش به دنبال تبیین نظری تغییر ماهیت «مناطق ژئوپلیتیک» است. از آنجا که هدف اصلی پژوهش استخراج و شناسایی روند و تغییر ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌هاست؛ از ابعاد تبیینی - نظری و به صورت کیفی به تبیین مسئله پرداخته شده است. پژوهش کیفی درون‌نگر، سیاسی، ذهنی - تأملی - تفسیری، نظریه‌سازی، زمینه‌ای و انسان‌محور است.^۱ به این ترتیب، پژوهش کنونی به دنبال پاسخ به این پرسش است که مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها چه روند و ماهیتی به خود دیده است؟ فرضیه موجود نشان‌گر این است که مناطق در رقابت قدرت‌ها ابتدا ماهیت طبیعی داشت. سپس ماهیت ایدئولوژیک یافت و در دوره کنونی نیز حقایق جغرافیایی مناطق مورد تأکید قرار می‌گیرد.

چارچوب مفهومی پژوهش

ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک محصول زمان خودش است و تعاریف مربوط به آن نیز بر همین اساس تکامل یافته است (Cohen, 2009: 15). ژئوپلیتیک علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از آن‌ها تعریف شده است (Hafeznia, 2006: 37). ژئوپلیتیک مطالعه‌ای مرکب

1- Patton, 2002; Silverman, 2005; Crotty, 1998

از جغرافیای انسانی و علم سیاسی کاربردی است که تاریخ آن به دوران ارسطو، مونتسکیو و کانت باز می‌گردد (Walsh, 1944: 12-39). ژئوپلیتیک تحلیل رقابت قدرت در مورد سرزمین است. در مواردی بسیاری از سرزمین‌ها، به لحاظ عینی فاقد سودمندی اقتصادی یا استراتژیکی هستند و این بیشتر مفهوم نمادین مسئله است که انگیزه‌های بنیادی مناقشه را برای طرفین درگیر فراهم می‌آورد. برای درک این رقابت‌ها یا مناقشات باید متوجه بازنده‌هایی^۱ که بازیگران اصلی عنوان می‌کنند، یعنی شیوه‌ای که هر یک از دو طرف ماجرا از وضعیت ارائه می‌دهند، بود. اعتباری که برای بازنده‌ها در تحلیل ژئوپلیتیک در نظر گرفته می‌شود، به نوبه خود موجب گستردگی عرصه جغرافیا می‌گردد (Lacoste, 2012: 269). جفری پارکر^۲ ژئوپلیتیک را مطالعه روابط بین‌المللی از نگاه فضای جغرافیایی تعریف می‌کند (Parker, 1998: 5). توجه عمده ژئوپلیتیک به رقابت میان قدرت‌های سیاسی و اشکال دگرگون شونده سلسله مراتب قدرت در جهان است؛ این سلسله مراتب دستاورد بازی‌های سیاسی، منطقه‌ای یا جهانی میان قدرت‌هاست (Ahmadi, 2011: 18). ژئوپلیتیک با دوره‌های تاریخی و با تغییر نظام ژئوپلیتیک جهانی رویکردها و تعاریف مختلفی به خود گرفته است.

ارزش واقعی ژئوپلیتیک مدرن عبارت است از تحلیل علمی عوامل جغرافیایی حاکم بر روابط بین‌الملل و هدایت کننده تعاملات سیاسی می‌باشد. ژئوپلیتیک که یک قرن پیش رشته مطالعاتی جبرگرایانه^۳ و روش کشورداری معرفی گردید، برای نخستین بار به صورت مجموعه‌ای از قوانین قطعی جغرافیایی حاکم بر سرنوشت استراتژیک دولت‌ها ارائه گردید و سپس به عنوان زیربنای جغرافیایی واقع‌گرایی (سیاست مبتنی بر واقعیت) تکامل پیدا کرد (Cohen, 2009: 15). ژئوپلیتیک مدرن در پنج مرحله توسعه یافته است. رقابت برای «هژمونی امپریالیستی»، «ژئوپلیتیک آلمانی»، «ژئوپلیتیک آمریکایی»، ژئوپلیتیک دولت‌محور دوران جنگ سرد در مقابل ژئوپلیتیک جهان‌گرایانه و دوره پس از جنگ سرد (Cohen, 2009: 16). ژئوپلیتیک به عنوان اندیشه و عمل،

1- Representation

2- Geoffrey Parker

3- Deterministic

با شکل‌گیری حکومت‌ها و حکومت-ملت‌ها به‌عنوان نهادهای سیاسی غالب پیوند خورده است (Flint, 2011: 16). الکساندر مورفی معتقد است که ژئوپلیتیک "مطالعه اثر تقسیمات، توزیع جغرافیایی و مفاهیم در رفتار سیاست فراتر از مقیاس دولت است" (Murphy, 2015). رویکرد ژئوپلیتیک دارای استدلال‌های جغرافیایی و ویژگی‌های طبیعی و انسانی از فضاهای مختلف است (Giblin, 2015). اتوتایل از طرفداران ژئوپلیتیک انتقادی می‌گوید: «ژئوپلیتیک معنا یا هویتی مجزا و فراگیر نداشته، بلکه گفتمان و شیوه‌ای به لحاظ فرهنگی و سیاسی متفاوت برای توصیف، نشان دادن و نوشتن از جغرافیا و سیاست بین‌المللی است» (O Tuathail, 1998: 3). دولت‌مردان و اندیشمندانی که ژئوپلیتیک را شیوه‌ای برای ترکیب جغرافیا و سیاست بین‌المللی می‌دانند، ممکن است تعریف ژئوپلیتیک را نه به‌عنوان یک مکتب فکری، بلکه به‌عنوان شیوه‌ای از تحلیل بدانند که به تنوع و گوناگونی در محتوا و مقیاس زمینه‌های جغرافیا برای اعمال قدرت سیاسی و شناسایی چارچوب‌های فضایی که قدرت در آن جریان دارد، مربوط می‌شود (Cohen, 2009: 44). هدف اصلی در ژئوپلیتیک برتری خواهی / سلطه و ایجاد کنترل بر امور مناطق و جهان است (Mojtahidzadeh, 2002: 137).

رقابت

رقابت تلاش دو یا چند کشور و ملت جهت دسترسی به منابع فضایی (اعم از مادی و معنوی) است. رقابت ژئوپلیتیک جهت نفوذ یا سلطه در منطقه یا جهان است که بدون مقیاس معنا ندارد؛ زیرا فضای محلی، ملی، جهانی و منطقه‌ای را دربر می‌گیرد. فلسفه قانون رقابت، استیلا و برتری و دست‌یابی به فرصت‌ها است. اقدامات عملی جهت رهبری یا نفوذ در یک کشور، منطقه یا جهان شکل رقابت به خود می‌گیرد. رقابت معمولاً در حوزه‌هایی مانند استعمار و مهار، استیلا و نفوذ ژئوپلیتیکی بکار می‌رود.

تلاش یک دولت برای شکست و یا موفق‌تر شدن از دیگر دولت‌ها^۱ رقابت نام می‌گیرد. خواسته‌ها و نیازهای انسان به‌نظر می‌رسد سیری‌ناپذیر و در کوتاه‌مدت جهت تأمین کالا، قدر و

1- <http://www.merriam-webster.com/dictionary/rivalry>

منزلت دست به اقدامات رقابتی می‌زند(-<http://www.sociologyguide.com/basic-concepts/Competition.php>). در رقابت ژئوپلیتیک، منافع مشترک مادی و معنی جای خود را به منافع تقابلی می‌دهد. زیرا که از منافع مشترک، همکاری، ائتلاف و ژئوپلیتیک صلح حاصل می‌شود؛ اما از منافع تقابلی، رقابت، منازعه و جنگ.

رقابت از اشکال مختلفی برخوردار است: ۱- رقابت بین دو یا چند قدرت هم‌تراز؛ ۲- رقابت بین دو قدرت ناهم‌سطح درجه ۱ و ۲؛ ۳- رقابت مداخله‌ای (Hafeznia, 2006: 370). حوزه و منشأ رقابت می‌تواند سرزمین، ناسیونالیسم، کمبود منابع، قدرت و اقتصاد باشد. از درون این رقابت‌ها، ائتلاف و رقابت‌های تسلیحاتی شکل می‌گیرد. در رقابت دو یا چند قدرت به‌طور هم‌زمان دست به اقداماتی می‌زنند تا از ارزش‌های جغرافیایی (مادی و معنوی) سهم بیشتری کسب نمایند. رقابت در صورت استمرار و کسب احاطه بر ارزش‌های رقیب می‌تواند تبدیل به «منازعه ژئوپلیتیکی» شود. در رقابت ژئوپلیتیک نیازمند توجه به دو امر می‌باشیم: ۱- شناسایی ارزش‌های جغرافیایی؛ ۲- بررسی نگرش، گفتمان و ایده‌های توجه‌کنندگان به ارزش‌های جغرافیایی.

در رقابت ژئوپلیتیک، شکست از رقبا انعکاس منطقه‌ای و جهانی پیدا می‌کند و سبب از دست رفتن اعتبار کشورهای رقیب و شکست خورده می‌شود. به‌عنوان نمونه، شکست سیاست‌های ایران، عربستان یا ترکیه در سوریه می‌تواند منزلت ژئوپلیتیکی این کشورها را مورد چالش جدی قرار دهد.

منطقه ژئوپلیتیکی

منطقه عبارت است از یک عرصه پهناور جغرافیایی که به لحاظ فرهنگی یا فیزیکی متجانس باشد (Collins, 1998: 5-7). در اغلب موارد، ساختارهای ژئوپلیتیکی در کنار سطوح فضایی^۱ سلسله مراتب زیر سازمان‌یافته‌اند: ۱- قلمرو ژئواستراتژیکی^۲ (سطح کلان)؛ ۲- منطقه

1- Spatial Levels

2- Geostrategic Realm

ژئوپلیتیکی^۱ - زیربخشی (سطح میانی)؛ ۳- حکومت‌های ملی، شبه حکومت‌ها^۲ و زیر بخش‌های سرزمینی در داخل یا میان حکومت‌ها (سطح پایین) (Cohen, 2009: 37). منطقه دومین سطح از ساختار ژئوپلیتیکی است (بعد از منطقه استراتژیک). اغلب مناطق زیربخش‌هایی از قلمروها هستند، هرچند ممکن است برخی میان آنها قرار داشته یا مستقل از آنها باشند. مناطق توسط هم‌جواری جغرافیایی و تعاملات سیاسی، فرهنگی و نظامی و شاید به‌واسطه مهاجرت و آمیزش مردمان و تاریخ‌های مشترک ظهور ملی، به یکدیگر پیوند می‌خورند (Ibid: 44). مناطق به‌واسطه ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، یا سیاسی از نواحی اطراف خود متمایز می‌شوند. در طرح‌های ژئوپلیتیکی جدید برای تقسیم‌بندی مناطق مختلف جهان از تقسیم‌بندی‌های دوران جنگ سرد استفاده می‌شود (جهان اول، جهان دوم و جهان سوم). گاهی اوقات تقسیم‌بندی‌ها بر اساس توسعه نسبی در حوزه‌های اجتماعی - اقتصادی صورت می‌گیرد (کشورهای شمال و کشورهای جنوب). برخی اوقات نیز تقسیم‌بندی بر اساس شکل‌گیری انجمن‌ها و اتحادیه‌های منطقه‌ای جدید انجام می‌شود و نمونه بارز آن اتحادیه اروپاست (Dahlman, 2009: 210). بیشتر صاحب‌نظران معیار «قرابت جغرافیایی» را جزو ارکان اصلی تعریف یک منطقه به شمار می‌آورند (Ziegler, 2000). یک منطقه ژئوپلیتیکی مستلزم باردار شدن سیاسی منطقه جغرافیایی و عناصر آن است. در یک منطقه ژئوپلیتیکی عوامل و متغیرهای طبیعی و انسانی آن دارای کارکرد سیاسی بوده و نظر دولت‌ها و کشورهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای را به خود جلب می‌کند و کنش و واکنش آن‌ها و پیدایش الگوی رقابت، همکاری و نزاع را برمی‌انگیزد (Hafeznia and Kavianirad, 2004: 75). اساساً می‌توان بر پایه برخی شاخص‌ها، مناطق مختلف جهان را به مناطق مرکز^۳ و مناطق پیرامون^۴ تقسیم کرد. مناطق از نوع اول به لحاظ سیاسی باثبات و دارای اقتصاد پویا و سازمان‌یافته هستند و توانمندی‌های بالایی در کنترل جهان دارند. مناطق از نوع دوم به لحاظ سیاسی آشوب‌زده هستند و اقتصادشان گرفتار رکود است و اغلب در مسیر

1- Geopolitical Region

2- Quasi- State

3- Core Region

4- Peripheral Region

حاشیه‌ای شدن قرار دارند (Hettne, 2000: xx-xxi).

از نظر نگارندگان، در دانش ژئوپلیتیک مناطق دارای ویژگی‌های سه‌گانه خاصی است:

۱- مناطق فاقد منازعه (دارای حداقل منازعه): ویژگی بارز این مناطق این است که منازعات ژئوپلیتیکی (منازعات مرزی- ارضی، قومی، مذهبی و زبانی) در آنها کم بوده و در واقع از این مراحل عبور کرده‌اند. این مناطق پیشرو در صنعت، تجارت و امنیت بوده و اغلب عقلانیت دانشی بر اعمال آنها حاکم است. حکومت‌ها اغلب ملتی هستند. این مناطق از نظر سیاسی دارای ثبات است. مانند منطقه اروپای غربی و منطقه آمریکای شمالی. همچنین به جهت داشتن قدرت اقتصادی، سیاسی و مادی در سایر جغرافیای جهان دخالتی آشکار دارند (مداخله‌گرند).

رقابت قدرت‌ها در این مناطق در قالب رقابت فضایی با حاصل جمع غیر صفر دنبال می‌شود. در این زمینه جوزف فرانکل اعتقاد دارد که رقابت فرانسه و آلمان از یک بازی با حاصل جمع صفر در اوایل دوران پس از جنگ دوم جهانی، یعنی در هنگامی که فرانسه می‌خواست آلمان‌ها را زیر دست نگه دارد، در داخل جوامع اروپایی به یک بازی با حاصل جمع متغیر تحول یافت که در آن همکاری باعث تغییر سرشت رقابت‌آمیز بازی و افزایش سریع پرداخت‌ها برای هر دو طرف گردید (Frankel, 1973: 96).

۲- مناطق پرمنازعه (منازعه‌خیز): این مناطق عموماً جهت منازعات ژئوپلیتیکی مرزی- ارضی و قومی- مذهبی مهیا می‌باشند. همچنین دخالت‌پذیر و پیرو (هم‌پیمان) قدرت‌های بزرگ می‌باشند. اغلب دارای منابع مادی و معنوی فراوانی هستند. خصومت تاریخی در این مناطق نمایان بوده و فاقد عقلانیت دانشی‌اند. مانند مناطق جنوب غرب آسیا، بالکان و اوراسیا و آسیای جنوبی (دخالت‌پذیرند).

در این نوع از مناطق، درجه تقاضای تجزیه‌طلبی بالا است. درجه صفت‌بندی یعنی گروه‌های عمده‌ای که بر سر قدرت به رقابت می‌پردازند، از سوی شمار بیشتری از نواحی جغرافیایی و گروه‌های قومی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی حمایت می‌شوند. همچنین درجه مشروعیت یعنی شهروندان تا چه میزان به حکومت مرکزی وفادار بوده و آن را نماینده منافع خود می‌دانند دارای ثبات پایداری نمی‌باشد. از طرف دیگر، درجه خشونت سیاسی در قالب میزان توسل بازیگران

به خشونت برای دستیابی به اهداف خود بالا است. درجه اقتدار یعنی مردم تا چه میزان برای واحد سیاسی خود مشروعیت قائل بوده و آزادانه حاضرند از حکمرانی آن اطاعت نمایند، در سطح پایینی قرار دارد. در این نوع از مناطق، رقابت قدرت‌ها در قالب بازی با حاصل جمع صفر دنبال می‌شود.

۳- مناطق میانی (مناطق در حال گذر از منازعه یا مناطق امیدوار): این مناطق سعی دارند تا از دوران منازعه عبور کرده و خود را با مناطق توسعه‌یافته و امنیت‌دار نزدیک نمایند. همچنین درصددند به ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی همانند مناطق کم منازعه دست یابند. این مناطق عبارت‌اند از: شرق آسیا، اروپای مرکزی، حوزه کارائیب و آمریکای لاتین.

یافته‌های پژوهش

ادراک ژئوپلیتیکی از مناطق

ادراکات ژئوپلیتیک صورت گرفته در مورد مناطق، شکل‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد. طبق بررسی‌های صورت گرفته سه نوع نگاه به مناطق شده است: نگاه نخست؛ این نگاه می‌گوید که کشورها در هر مقیاسی که کنار یکدیگر قرار گیرند (اعم از جهانی یا منطقه‌ای) همانند یکدیگر هستند، در همه جا وجود داشته و همواره نیز یکسان است. رفتارهای معین و مشخصی از خود بروز می‌دهند. بنابراین، منطقه یک اصطلاح است و متضمن هیچ‌گونه معنا و مفهوم تحلیلی نیست. در این دیدگاه می‌توان نظریات منطقه‌ای را به جهان تعمیم داد یا برعکس دیدگاه‌های جهانی را فراگیر در دیدگاه‌های منطقه‌ای برشمرد. این گروه بر اساس مطالعات خاورمیانه‌ای‌شان این نظر را داده‌اند. به‌عنوان نمونه، استفان والت^۱ (۱۹۸۷)، «الگوی اتحادهای منطقه‌ای» را بررسی می‌کند تا یک نظریه عمومی موازنه را بیازماید. یا جان مرشایمر^۲ (۱۹۸۳)، در توضیح اینکه چرا بازدارندگی در مقیاس منطقه کارا بوده یا شکست خورده، تحلیلی به کار می‌گیرد که مناسب توضیح رفتار کشورها در همه مناطق باشد (نگاه تعمیمی). نگاه دوم؛ مناطق را به‌صورت «متضاد»

1- Stephan Walt

2- Mearsheimer

در نظر می‌گیرند. در این دیدگاه یک منطقه ژئوپلیتیک با دیگر مناطق، تفاوت‌هایی داشته و شبیه هیچ جای دیگری نیست. ادبیات مربوط به مطالعات منطقه‌ای غالباً این نوع نگاه را منعکس می‌کنند. به‌عنوان مثال، برژینسکی (۱۹۶۷)، برای سال‌ها، مطالعات در مورد مناسبات کشورها و ملت‌های کمونیست را بر مبنای ایدئولوژی‌های متمایز و نظام سیاسی آن‌ها تحلیل می‌کرد. به این ترتیب، در این دیدگاه، هر منطقه‌ای، مدل خاص خود را می‌طلبد و مفروضه‌ها، متغیرها و گزاره‌های مناسب در یک منطقه، وقتی که در منطقه دیگر بکار می‌روند، نامربوط یا اشتباه هستند (Lake and Morgan, 1997: 8) (نگاه خاص، تضادی). دیدگاه سوم؛ رویکرد حد واسط را پیشه می‌گیرد. این دیدگاه، رویکرد «تطبیقی» دارد. بر اساس رویکرد تطبیقی، مناطق جغرافیایی بر رفتار کشورها تأثیر می‌گذارند و سطح تحلیل جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند و سیاست منطقه‌ای مانند سیاست جهانی نیست. در این رویکرد، مناطق از نظر ویژگی‌ها و ارزش‌های جغرافیایی تفاوت دارند نه بر حسب متغیرها. در حالی که شرق آسیا، جنوب غرب آسیا یا آمریکای لاتین به یک صورت قابل تحلیل هستند، اما آن‌ها از نظر ویژگی‌ها و ارزش‌های جغرافیایی با یکدیگر فرق دارند. یک منطقه ممکن است از نظر ساختاری دوقطبی، یک‌قطبی یا سه‌قطبی باشد. قطعاً متغیر ساختار نظام منطقه‌ای، برای درک و فهم سیاست در هر منطقه‌ای مهم است. حتی اگر اشکال یا سطوح مختلفی در هر منطقه داشته باشد. چنین دیدگاهی اگرچه تعمیم در مورد مناطق را ممکن و ضروری می‌پندارد، اما در عین حال انتظار بروز الگوهای رفتاری متفاوتی را که ناشی از ویژگی‌ها و خصوصیات فردی مناطق می‌باشد، دارد (نگاه تطبیقی و تأثیر مناطق جغرافیایی بر رفتار کشورها).

ادبیات ژئوپلیتیک و شکل‌گیری فضای رقابتی در مناطق

تولد ژئوپلیتیک با ظهور جغرافیا پیوند نزدیکی دارد. جغرافیا در مفهوم عام خود رشته‌ای است قدیمی با پیشینه‌ای ۲۵۰۰ ساله، که به‌طور سنتی به هرودوت (۴۲۰-۴۸۵ ق.م) می‌رسد (Pascal and Toal, 2002: 2-1). بررسی‌ها و مشاهدات جغرافیایی که هرودوت در امپراتوری عظیم پارس‌ها و در مصر به عمل آورد، بی‌گمان مسیری را ترسیم کرده است که یک قرن بعد اسکندر

پیش می‌گیرد و اطلاعاتی ارائه می‌کند که اجازه می‌دهد این امپراتوری پهناور را در کنترل بگیرد. این دلیلی است بر اینکه از همان ایام، «نخست، جغرافیا به کار جنگ کردن می‌رفته است»... نخست اما نه منحصرراً (Lacoste, 1989: Introduction). از این رو، پیشینه مطالعه روابط میان محیط جغرافیایی و عوامل سیاسی و بررسی مدون روابط متقابل این دو، به زمانی بر می‌گردد که یونانیان باستان به مطالعه رابطه میان عوامل طبیعی و واکنش انسانی ابراز علاقه نمودند (Masters, 1977: 45). در قرون وسطی نیز عقاید فلسفی بیشتر پیرامون مسائل مذهبی متمرکز شده بود و افکار جغرافیایی چندان قابل توجه نبود. تا اینکه از ابتدای قرن شانزدهم، مطالعه رابطه علت و معلولی بین عوارض طبیعی و قدرت سیاسی دوباره مورد توجه قرار گرفت. با این حال، در حقیقت فردریک راتزل و جانشینان وی موفق شدند در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، تأثیرات محیط طبیعی بر قدرت سیاسی ملت‌ها را به صورت منظم طبقه‌بندی نموده و مورد مطالعه قرار دهند (Mir Heidar, 1992: 6-8). این وضعیت زمینه را برای شکل‌گیری مکتب ژئوپلیتیک فراهم ساخت و پایه‌های بررسی و مطالعه علمی و آکادمیک رشته ژئوپلیتیک را بنا نهاد (Toyserkani and Yazdani, 2007: 203-204). اصولاً پیدایش نظریه‌های ژئوپلیتیکی قرن بیستم در جهان غرب، ناشی از فضای خاص دوران استعماری است. بر این اساس، دانشگاه‌ها، اجتماعات جغرافیایی و مراکز آموزشی قدرت‌های بزرگ اروپا طی برنامه‌های سابقه‌ای، به رقابت و توسعه‌طلبی امپریالیستی و گسترش قلمروی خود در مناطق ژئوپلیتیکی دور و نزدیک روی آوردند (O'tuathail, 1996: 172-173). تا اینکه رقابت در دوره ژئوپلیتیک استعماری مبنای مختلفی به خود گرفت. در این زمینه شش نفر از اندیشمندان غربی با توجه به موقعیت جغرافیایی و اهداف استعماری دولت خویش، اقدام به نظریه‌پردازی در خصوص اولویت‌های جغرافیایی نموده و رقابت ژئوپلیتیک را بر مبنای خاصی عرضه نمودند. این شش نگاه ژئوپلیتیکی رقابت‌آمیز عبارت بودند از: فضای حیاتی (فردریک راتزل)؛ دولت: موجود

زننده (رودولف کیلن)؛ قدرت خشکی / قلب زمین (مکیندر) و کارل هاوس هوفر؛ ریملند / کمر بند حاشیه‌ای (نیکلاس اسپایکمن)؛ قدرت دریا (آلفرد ماهان) (Gary, 1999: 5). فردریک راتزل اندیشمند آلمانی بر اساس اندیشه انسان‌انگاری که تمام موضوعات غیرانسانی را بر اساس صفات انسان توضیح و تفسیر می‌کرد، بر آن بود تا برای دولت نیز خصوصیت‌هایی زننده و انسان گونه تدوین کند. وی دولت را به اندام زننده‌ای تشبیه کرد که باید رشد کند یا بمیرد (Koelsch, 1990: 184). از دیدگاه راتزل، کشور برای حیات و رشد خود به انرژی نیاز دارد و این انرژی از طریق توسعه فضای سرزمینی و منابع، تأمین می‌شود. وی میان وسعت فضایی کشور با تمدن، فرهنگ و قدرت آن ارتباط برقرار کرد (Glassner, 1993: 223). راتزل در کل، سه مشخصه را به‌مثابه سه حقیقت اساسی جغرافیایی، در منزلت و رشد کشورها مؤثر و حیاتی می‌دانست:

۱- سرزمین مشخص و فضای معین همراه با موقعیت طبیعی و جغرافیای مطلوب در بین سایر کشورها؛ ۲- مردمی متجانس درون محیط جغرافیایی کشور؛ ۳- گسترش جغرافیایی و سرزمینی کشور از چهارچوب طبیعی و کانون اولیه آنکه در اساس تحت تأثیر رشد جمعیتی صورت می‌پذیرد (Dikshit, 1995: 6). اندیشه ژئوپلیتیک آلمان از راتزل تا هاوس هوفر نشان‌گر نیاز کشورهای بزرگ به گسترش مرزهای خود، دستیابی به فضای حیاتی، نسل به خودکفایی در مواد خام، تأمین بازار برای کالاهای خود با قدرت ملی مترادف گردید (Ghasemi, 2015: 33). این اندیشه راتزل بر جغرافیدانان اروپا و آمریکا نیز تأثیر بسیاری داشت. رودلف کیلن، جغرافیدان سوئدی از جمله اندیشمندانی بود که به پیروی از افکار راتزل، این اندیشه انسان‌انگاری را که به‌موجب آن، دولت بیش از یک مفهوم حقوقی تلقی می‌شود، ادامه و گسترش داد. وی دولت را به‌مثابه اندام زننده جغرافیایی در فضا توصیف کرد. وی در طرح نظریه خود تحت عنوان: «دولت:

-
- 1- The State as a Form of Life
 - 2- Rudolf Kjellen (1864-1922)
 - 3- Land Power/Heartland
 - 4- Karl Haushofer (1869-1946)
 - 5- Rimland
 - 6- Nickolas John Spykman (1893-1943)
 - 7- Sea Power
 - 8- Admiral Alfred Thayer Mahan (1840-1914)

موجودی زنده» با بیان ساختاری جدید از دولت، ساخت فیزیکی- فضایی دولت را ژئوپلیتیک نامید (Tunander, 2001: 451- 452) و در این مورد حقوق و قوانینی به دست داد که بر آن نام ژئوپلیتیک نهاد و بدین ترتیب اصطلاح ژئوپلیتیک نخستین بار توسط کیلن ابداع شد (Glassner, 2003). در آلمان بین دو جنگ جهانی نیز مکتب مقتدری تحت رهبری کارل هاوس هوفر و متأثر از اندیشه‌های راتزل و کیلن پدید آمد که تأثیر زیادی بر سیاست‌ها و افکار عمومی آلمان داشت (Adhikari, 1997: 38). نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک در آلمان که اغلب هوادار ایدئولوژی‌های سیاسی و سیاست‌های ملی مشخصی بودند، درصدد توضیح و توجیه آن‌ها بر اساس علل جغرافیایی برآمدند و از این راه به اعتبار ژئوپلیتیک لطمه زدند؛ چرا که بسیاری از این تئوری‌ها با آنکه به‌عنوان تجزیه و تحلیل‌های علمی عرضه شده بود، درواقع شامل عناصر زیادی از تبلیغات و سیاست بودند که در خدمت ایدئولوژی نظام سلطه قرار داشتند (Toyserkani and Yazdani, 2007: 206). در مجموع، ژئوپلیتیک آلمان حاوی چنین اندیشه‌های بود: ۱- فضای حیاتی و بی‌نیازی از محصولات خارجی؛ ۲- خودکفایی و بی‌نیازی از محصولات خارجی؛ ۳- مناطق متحد با سرزمین و منابع کافی برای جمعیت یک کشور؛ ۴- فرض مبنی بر اینکه سرزمین اوراسیا- آفریقا چون پرجمعیت‌ترین ناحیه بوده و از گسترده‌ترین ترکیب قدرت زمینی و دریایی برخوردار است، لذا می‌تواند بر جهان تسلط یابد؛ ۵- حق کشورها نسبت به مرزهای طبیعی یا مرزهای ساخته دست طبیعت (Faltzgraff and Dougherty, 1993: 122).

از طرفی، سرهالفورد مکیندر جغرافیدان انگلیسی را باید احتمالاً معروف‌ترین بنیانگذار ژئوپلیتیک سنتی دانست (Renni Short, 1994: 18). وی مهم‌ترین حامی تفکر ژئوپلیتیک در آغاز قرن بیستم بود؛ هرچند از اصطلاح ژئوپلیتیک در آثارش استفاده نکرده است. در دیدگاه ژئوپلیتیک مکیندر، جهان به دو بخش اصلی اوراسیا (مرکز قدرت واقع شده در خشکی) و سایر قاره‌ها (سرزمین‌های دریایی وابسته) تقسیم می‌شود (Mackinder, 1904: 421- 422). تئوری اصلی مکیندر بر پایه این فرض استوار است که مجموع اراضی اروپا، آسیا و آفریقا را می‌توان

جزیره عظیمی تحت عنوان جزیره جهانی^۱ نامید که سرزمین حیاتی یا قلب زمین را که از راه دریا غیرقابل دسترسی است، احاطه نموده است. وی بر اساس فرضیه‌اش مبنی بر تفوق فزونی یابنده قدرت زمینی بر قدرت دریایی، چنین اظهار می‌کند: «آنکه بر اروپای شرقی حکومت کند، بر سرزمین حیاتی حاکم است؛ آنکه بر سرزمین حیاتی حکومت کند، بر سرزمین جهان فرمان می‌راند» (Mackinder, 1919: 194). در ادامه، با شکست سیستم تجارت آزاد به رهبری بریتانیا (در اواسط قرن ۱۹) جهان به صورت تدریجی به سمت سیستم مبتنی بر بلوک‌بندی اقتصادی با سدهای تعرفه‌ای حرکت کرد و بنیان چنین تفکری نیز دستیابی به خودکفایی اقتصادی بود. از طرف دیگر، از آنجا که آلمان مستعمرات خود را در دوره بعد از جنگ جهانی اول از دست داده بود، خودکفایی برای هاوس‌هوفر و همکارانش، ارتباط اساسی با فضای حیاتی و گسترش به درون اروپای شرقی پیدا کرد. علاوه بر آن نگرش زیستی هاوس‌هوفر درباره مرزها، جزء مهم دیگری از اندیشه ژئوپلیتیک آلمان را تشکیل می‌داد که بر طبق این نظریه، کشورها می‌توانستند به مرزهایی دست یابند که متضمن منطقه‌ای با جمعیتی پراکنده و متفاوت باشد، یعنی منطقه‌ای که خارج از فضای حیاتی بوده و کشور مربوط را از کشورهای مجاور جدا کند (Ghasemi, 2015: 33). در این راستا جهان به سه منطقه متحد بزرگ (بر اساس بلوک‌بندی اقتصادی و پایه‌ایدئولوژیک بر اساس مناطق متحد) تقسیم می‌شد که در اختیار آلمان، ژاپن و ایالات متحده قرار داشت و به‌عنوان مناطق پیرامونی مرکز اعمال نقش می‌نمودند. اما ظهور ایالات متحده بعد از جنگ دوم جهانی و تسلط آن بر اقتصاد جهانی این مفهوم از منطقه را بی‌معنا ساخت که با زوال سلطه ایالات متحده بر اقتصاد جهانی، باز اعتبار گذشته خود را بازیافت (Faltzgraft and Dougherty, 1993: 122). اسپایکمن نیز با الهام از تئوری سرزمین حیاتی مکیندر بود که به ارائه تئوری «ریملند» پرداخت. وی به ایالات متحده توصیه می‌کند برای حفظ سرزمین حیاتی، مناطق حاشیه‌ای اطراف آن را حفاظت کند. اسپایکمن بر این اعتقاد بود که مناطق پیرامونی هارتلند که وی آن را ریملند

می‌خواند، شاه‌کلید کنترل اوراسیا^۱ است. در نظر وی، هر کس ریملند را در کنترل داشته باشد، حاکم قلب زمین خواهد بود و دولت مسلط بر این موقعیت استراتژیکی، سرنوشت جهان را رقم خواهد زد (Spykman, 1994: 443). منظور از سرزمین حیاتی (قلب زمین) در نظریات مکیندر و اسپایکمن، همان منطقه وسیع اوراسیا است که معنای عام آن، محل اتصال اروپا و آسیا را در بر می‌گیرد.

توجه به قدرت دریایی به‌عنوان پایه‌ای برای تئوری جغرافیایی، نخستین بار از سوی آلفرد ماهان، افسر نیروی دریایی ایالات متحده عنوان شد. به‌نظر وی نخستین شرط لازم برای کسب قدرت جهانی، احاطه و نظارت بر دریاهاست (Etaat, 1997: 30). بنابراین، ماهان برخلاف مکیندر باور داشت ماهیت قدرت‌های دریایی ایجاب می‌کند بر قدرت‌های قاره‌ای برتری یابند. این دو نظریه کم و بیش متضاد، نقطه مقابل نمایی است که پیش از این طرح کردیم، اما در مجموع نشان می‌دهد ژئوپلیتیک همچنان در حلقه مربوط به قدرت و رقابت در مناطق محصور است.

ماهیت ادراک ژئوپلیتیک رقابت‌زا بعد از جنگ دوم جهانی

وقوع جنگ سرد بین ایالات متحده و شوروی زمینه جدیدی برای ظهور قدرت دانش ژئوپلیتیک در دوره پس از جنگ فراهم آورد. در این دوره بحث ژئوپلیتیک، هم به‌صورت نظری و هم عملی مورد استفاده قرار گرفت. در حالی که ژئوپلیتیک امپریالیستی در اوایل قرن بیستم بر اهمیت تأثیر جغرافیای طبیعی در سیاست خارجی و استراتژی جهانی تأکید کرده بود، در دوره جنگ سرد ژئوپلیتیک بیشتر در تلاش بود رقابت و تضاد شوروی و آمریکا را که به‌صورت بسیار نزدیکی از جغرافیا و ایدئولوژی درهم‌پیچیده‌ای برخوردار بودند را توصیف نماید. همچنان که مکیندر قسمتی از سرزمین روسیه را به‌عنوان سرزمین مرکزی یا محور یک منطقه داخلی جغرافیایی معرفی می‌کرد، اما جرج کنان^۲ طراح سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ تحت عنوان

1- Eurasia

2- George Kennan

عنوان «استراتژی بازدارندگی» شوروی، به روسیه به‌عنوان یک قلمرو ساده نگاه نکرد بلکه آن را «تهدیدی» می‌دانست که دائماً در حال گسترش یافتن است.

شوروی در تصویری که غرب ارائه کرده بود، به‌عنوان یک قدرت شرقی مطرح شده بود، و این ماهیت مأموریت ناتمام رونالد ریگان^۱ رئیس‌جمهور آمریکا بود، آنجا که دولت وی آن را «امپراتوری شیطان» می‌نامید. مناطق و مردمان اروپای شرقی به‌عنوان بلوک شرق شناخته می‌شدند. همه کشورهای دارای حکومت‌های کمونیستی به‌عنوان کشورهای جهان دوم محسوب می‌شدند جهانی که در نتیجه مقابله با جهان اول که همان کشورهای غربی باشد به وجود آمده بود (O'Tuathail and Dolby and Routledge, 2001: 32). کشورهای فقیر و در حال توسعه که در هیچ‌کدام از دو بلوک فوق‌جای نمی‌گرفتند، به‌عنوان کشورهای جهان سوم نامیده شدند. پلینتز (۱۹۸۱) نیز معتقد است که جهان سوم به معنای یک صحنه رقابت بین شرق و غرب و یک موضوع برجسته دوران جنگ سرد بود (Pletsch, 1981). تمام کشورهای مختلف جهان سوم و مناطق جغرافیایی جهان به صحنه‌های رقابت آتشین استراتژیست‌های ژئوپلیتیکی تبدیل شدند. کارشناسان ژئوپلیتیکی از دو طرف به‌طور دائم در حال بررسی ارزش استراتژیکی مناطقی چون خاورمیانه، شاخ آفریقا، جنوب آفریقا، اندونزی، آمریکای مرکزی و ... بودند. ژئوپلیتیک به یک بازی سیاسی ابرقدرت‌ها در تمام مناطق جهان تبدیل شد. یک جنگ سرد جدید و مغرورانه در واشنگتن و مسکو توسعه و گسترش یافت به‌طوری که رقابت طراحان و کارشناسان ژئوپلیتیک سراسر جهان را در برمی‌گرفت، «ما» یا «آنها»، «جهان آزاد» در مقابل «جهان کمونیست و دیکتاتوری» در مباحث ژئوپلیتیک جنگ سرد غرب مطرح شد. در صورتی که بحث‌های ژئوپلیتیک جنگ سرد در شوروی، «دموکراسی‌های مردمی» در مقابل «غرب امپریالیست و سرمایه‌دار» تعریف شده بود. نزد هر دو کشور آمریکا و شوروی نگرانی و دغدغه خاطر، سرنگونی و شکست دشمن اصلی بود. این نگرانی خصوصاً در ایالات متحده آمریکا پس از پیوستن چین به هواخواهی شوروی در ۱۹۴۹ شدت بیشتری یافت و همین امر بلافاصله موجبات اصلی حملات ضد

1- Ronald Reagan

کمونستی مک کارتیسم^۱ درون آمریکا را فراهم آورد (O'Tuathail and Dolby and, 2001: 33).

آمریکا سال‌ها درگیر جنگ در ویتنام و جنوب شرقی آسیا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ سده بیستم میلادی بود که نهایتاً به شکست آمریکا از «ویت‌کنگ»ها و نیروهای وابسته به کره شمالی در ۱۹۷۴ منجر گردید. در این زمینه، یک دیدگاه در مورد موقعیت خود و طرف مقابل، یعنی کمونیست‌ها، اتحاد شوروی و چین وجود داشت و آن این‌که اگر تسلط و کنترل خود را بر فضای ویتنام جنوبی از دست دهد، تمامی شرق آسیا و در ادامه کل آسیا را خواهد باخت و این خود منجر به شکست جهانی در تقابل با مسکو خواهد شد. این نگرش به تئوری «دومینو»^۲ معروف است. به عبارت دیگر، این نگرش در بین رهبران سیاسی آمریکایی وجود داشت که ویتنام اولین کارت است و اگر سقوط کند، به دنبال آن، تک تک کارت‌ها، یعنی سرزمین‌های آسیایی از حوزه نفوذ آمریکا خارج خواهند شد.

این نگرش و برداشت ذهنی، خود عامل اصلی کشته شدن صدها هزار ویتنامی و بیش از ۵۰ هزار آمریکایی شد و یکی از مهمترین دوران تاریخ سیاست خارجی آمریکا را رقم زد. در واقع، عامل ذهنی، در فهم رابطه بین ژئوپلیتیک و سیاست بین‌الملل مهم است و از همین طریق است که نگرش‌ها و انگاره‌ها اهمیت می‌یابد (Russell Mead, 2014).

۱- اصطلاحی برای فعالیت‌های ضدکمونیستی است که سناتور جوزف مک کارتی (۱۹۰۸-۱۹۵۷) در آغاز دوره جنگ سرد، که موجب شد موجی از سانسور، عوام‌فریبی، گزینش شغلی، مخالفت با روشنفکران، افشاگری‌ها و دادگاه‌های نمایشی و تفتیش عقاید فضای اجتماعی دهه ۱۹۵۰ آمریکا را دربر گیرد.

۲- تئوری «دومینو» برگرفته از ورق بازی است و هنگامی که کارت‌ها به صورت عمودی، یک جا و کنار هم قرار گیرند، اگر یکی از آن کارت‌ها برداشته شود، کارت‌های دیگر، به صورت اتوماتیک و به شکل تک تک، می‌افتد و حالت افقی به خود می‌گیرند.

قرن بیست یکم و دوران تحول موضوع محوری رقابت ژئوپلیتیک در مناطق

پایان جنگ سرد بین آمریکا و شوروی در ۱۹۹۱، پایان عصر مشخصی در تحولات ژئوپلیتیک جهانی بود، عصری که خود محصول فرآیندی طولانی بود و غیرقابل بازگشت است. نتیجه پایان این عصر، باز شدن ژئوپلیتیکی مناطقی چون آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی و مرکزی بوده که چندین دهه در حوزه انحصاری شوروی قرار داشتند. اما این پایان، آغازی برای بحران‌های خونین بالکان در دهه ۹۰ بود که به فروپاشی یوگسلاوی و تولد کشورهای نوین و شرایط ژئوپلیتیکی نوین در این منطقه انجامید.

اما دگرگونی‌های بعد از جنگ سرد، منجر به ظهور ژئوپلیتیک‌های موضوع محور و مفهوم محور شد؛ به عبارت دیگر به جای ژئوپلیتیک جهانی، از اهمیت ژئوپلیتیکی موضوعات بحث شد. موضوعات و مفاهیم گوناگونی در این دوران، در کانون توجه ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. به عنوان نمونه، ژئوپلیتیک انرژی، در رأس گفتمان‌های ژئوپلیتیکی موجود قرار گرفته و شاید بتوان گفت کمتر موضوعی، مانند ژئوپلیتیک انرژی، محل بحث و گفت‌وگو در بین کارشناسان ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل باشد. همچنین ژئوپلیتیک تروریسم، با تمرکز بر طراحی و اجرای عملیات ترور در نقاط و اماکن مختلف جغرافیایی، فضای گفتمانی ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

از این رو، موضوعات و مفاهیم گوناگونی که از زاویه ژئوپلیتیکی نگریسته می‌شوند، تا حد زیادی متنوع شده‌اند که حد و مرزی ندارد؛ اما احتمالاً یکی از جذاب‌ترین آن‌ها، قرارداد موضوع و مفهوم احساسات در مرکز ثقل مباحث ژئوپلیتیکی باشد. همان‌طور که «دومینیک مدیسه»^۱ در کتابی که با عنوان «ژئوپلیتیک احساسات؛ چگونه فرهنگ‌های ترس، حقارت و امید، جهان را تغییر می‌دهند»^۲ منتشر ساخت، ضمن اشاره به تغییرات ژئوپلیتیکی جهان، بیان داشت که جهان کنونی بر اساس سه نوع احساسات و رابطه جغرافیایی و ژئوپلیتیکی قابل شناسایی است: ۱- حس ترس و نگرانی که بر کل غرب حاکم است؛ ۲- حس امیدواری به آینده که بر چین و

1- Dominique Moisi

2- The Geopolitics of Emotion: How Cultures of Fear, Humiliation, and Hope are reshaping the World

بازیگران آسیایی که در دهه اخیر صاحب ثروت شده‌اند، حاکم است و ۳- حس حقارت که بر خاورمیانه و شمال آفریقا سایه افکنده است. البته ورای بحث دومینیک مدیسه، خاورمیانه در دو دهه گذشته، بحرانی‌ترین منطقه ژئوپلیتیکی دنیا بوده و شدت منازعات ژئوپلیتیکی در این منطقه، ماهیت نوین و دگرگون شده‌ای را به آن داده است.

در همین چارچوب، باید به پدیده ژئوپلیتیکی مهمی اشاره کرد که در دو دهه گذشته در مطالعات ژئوپلیتیکی (منطقه‌ای و جهانی) اهمیت یافته و آن، ژئوپلیتیک مناطق مختلف و پیدایش شکل جدیدی از ژئوپلیتیک منطقه‌ای است.

در دوران جنگ سرد، مناطق مختلف دنیا از نگاهی عمودی، از بالا و از منشور شرق و غرب (کانون شوروی و آمریکا) وارد محاسبات ژئوپلیتیکی می‌شدند؛ اما در دوره جدید، مناطق مختلف دنیا از پایین و از درون خود یعنی از زاویه‌ای افقی، وارد مناسبات سیاسی بین‌المللی و رقابت بین قدرت‌ها می‌شوند.

همان‌طور که اهمیت منطقه شاخ آفریقا به‌خاطر تعیین‌کنندگی خاص آن در رقابت شرق و غرب بود. و بر همین صورت سایر مناطق و سازمان‌های منطقه‌ای نظامی و اقتصادی شکل می‌گرفتند. با فروپاشی نظام دوقطبی، نسبت و رابطه عمودی مناطق مختلف و نظام بین‌الملل دگرگون و این رابطه، به رابطه‌ای افقی و از پائین به بالا تبدیل شد. معنای ژئوپلیتیکی این گزاره آن است که اولاً برخی از مناطق دنیا که به‌خاطر وضعیت جنگ سرد، مناطق بسته و محصور قلمداد می‌شدند، باز شدند. مناطقی چون جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی، قفقاز، بالتیک، اروپای شرقی و مرکزی در دوران جنگ سرد، با درجات گوناگون، در رابطه با دنیای خارج و حتی در حوزه‌های پیرامونی خود، بسته بودند و تعامل و کنش و واکنشی با دیگران نداشتند و ارتباطات بین‌المللی آن‌ها از طریق مسکو صورت می‌گرفت. پایان جنگ سرد، این مناطق را باز کرد. هرچند که در بسیاری از آنها، هنوز مسکو نسبت به دیگر بازیگران نفوذ بیشتری دارد ولی همه این مناطق، از وابستگی گذشته خارج شده و تعاملات گوناگونی با دیگر بازیگران دارند. این گسترش افقی مناطق پدیده مهم و درخور توجه است.

دومین وجه تحولات ژئوپلیتیکی در رابطه با مناطق مختلف جهان، اهمیت یافتن بیشتر

قدرت‌های منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد است. تقریباً تمامی قدرت‌های منطقه‌ای بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، منزلت ژئوپلیتیکی جدیدی یافته و نقش بیشتری را در مناطق پیرامونی خود به دست آوردند. از ایران در غرب آسیا تا آفریقای جنوبی در جنوب آفریقا و برزیل در آمریکای جنوبی، وزن ژئوپلیتیک، تأثیر و کنشگری بازیگران منطقه‌ای افزایش یافته است. البته می‌توان گفت که موقعیت و وضعیت هر کدام از بازیگران منطقه‌ای با دیگران متفاوت است و در عین حال نمی‌توان از این پدیده فراگیر چشم پوشید که در دوران پساجنگ سرد، محیط عملیاتی همه بازیگران منطقه‌ای بازتر شده است. سومین بعد تحولات ژئوپلیتیکی مناطق مختلف بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، رشد سازمان‌های منطقه‌ای است. به عبارت دیگر در هر کدام از مناطق جهان در این دوران شاهد تقویت و راه‌اندازی نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای متنوع هستیم. در واقع، در دوران جنگ سرد، سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای تابعی از رقابت ژئوپلیتیکی-ایدئولوژیکی از بالا بودند؛ اما در دوران جدید، بازیگران بومی و منطقه‌ای، از درون مناطق، اتحادیه‌های منطقه‌ای را شکل داده‌اند که غالباً تأثیرگذار و قابل توجه‌اند. از اتحادیه اروپایی گرفته تا تغییر هویت سازمان وحدت آفریقا به اتحادیه آفریقایی و از سازمان همکاری شانگهای گرفته تا سازمان همکاری مرکوسور در آمریکای لاتین، سازمان‌های نوین منطقه‌ای، به ژئوپلیتیک منطقه‌ای مفهوم نوین بخشیده‌اند. در این مفهوم نوین، پویایی درونی مناطق بسیار برجسته و قابل توجه است. چهارمین بعد تحولات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای در دوران جدید، ظهور بازیگران غیردولتی و غیر حکومتی در مناطق مختلف جهان است. از این رو، در دوران گذشته، فقط دولت‌ها و حکومت‌ها مطرح بودند؛ اما باز شدن مناطق، زمینه را برای بازیگران غیردولتی و غیر حکومتی فراهم آورده و این به نوبه خود فضای ژئوپلیتیکی درون مناطق را دگرگون ساخته است. در این زمینه، با نگاهی به تحولات جنوب غرب آسیا روشن می‌شود که دیگر صرفاً دولت‌های کلاسیک نیستند که به کنش‌گری سیاسی-جغرافیایی مشغول‌اند؛ بلکه ما با مجموعه متنوعی از بازیگران ژئوپلیتیکی مواجه هستیم که فاقد سابقه‌اند. برآمدن داعش به عنوان موجودی ژئوپلیتیکی در عراق و سوریه، نمونه‌ای از ده‌ها مورد کنشگری بازیگران غیر حکومتی جدید در این منطقه محسوب می‌شود (Russell Mead, 2014).

بحث و نتیجه‌گیری

در حوزه نظریه‌پردازی مطالعات منطقه‌ای، دگرگونی‌های متعددی رخ داده است. در دوره نخست، مناطق در قالب واحدهای جغرافیایی و به عبارتی مرزبندی‌های جغرافیایی - ژئوپلیتیکی تعریف می‌شدند. این موضوع محور نظریه‌پردازی سنتی در مورد منطقه بود. پس از آن مناطق از ویژگی کارکردی برخوردار شدند. از طرفی، منطقه نام گرفتن در سنت‌های کهن، روند تحمیلی داشت و از بالا به پایین توسط قدرت‌های بزرگ تعریف و مدیریت می‌شد. همچنان که در عصر امپراتوری‌ها منطقه از جغرافیای طبیعی در قالب فضای خشکی، دریایی و غیره نشأت می‌گرفت؛ اما در عصر کنونی علاوه بر رویکرد قدیم، از بعد انسانی جغرافیا نیز استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، در قدیم منطقه بیشتر به لحاظ فیزیکی مدنظر بود؛ اما به مرور بعد فرهنگی نیز به خود گرفته است. همان‌طور که وقتی در ابتدای قرن بیستم مکیندر از منطقه هلال درونی و خارجی نام می‌برد، اغلب به محیط طبیعی این مناطق اشاره دارد. از طرف دیگر، در این عصر به واسطه اشتراکات، یک نوع پیوند منطقه‌ای برقرار شده است. بر این اساس ژئوپلیتیک استعماری نیز که دوره نخست تاریخ ژئوپلیتیک با آن آغاز شده است، با اندیشه استعمارگری جهت تصاحب و تسلط بر مناطق جغرافیایی همراه شده است. رقابت جهت دستیابی به داشته‌های مناطق سبب شده است این مناطق تحت تأثیر دو نوع رویکرد جغرافیایی و ایدئولوژی‌های تعریف شود. همچنان که نظریات مکیندر، اسپایکمن و ماهان رویکرد طبیعی و دیدگاه‌های راتزل، کیلن و هاوس هوفر رویکرد اندیشه‌ای دارند. هر دو نگاه، در تاریخ عصر استعمار، تعیین کننده بخش بزرگی از استراتژی قدرت‌های بزرگ بوده و قابلیت آن را داشته‌اند تا تعیین کننده مسیر احتمالی تحولات باشند؛ اما در عین حال تمامی آن‌ها توسط قدرت مرکزی و حاکمیت اجرا و اداره می‌شده‌اند؛ که این امر تحمیل ژئوپلیتیک استعمارگری را بر مناطق مختلفی از جهان اعمال نموده‌اند. همچنین تولد ژئوپلیتیک در عصر استعماری و توسط قدرت‌های بزرگ نشانگر این است که رقابت قدرت‌ها جهت دستیابی به منابع سبب پدید آمدن درجات مختلفی از اهمیت برای مناطق و محورهای جغرافیایی شده است. اهمیت مناطق ژئوپلیتیک نیز از نظرگاه قدرت‌های مسلط تفسیر و توجیه می‌شد. همچنان که مدل فضایی مکیندر که دارای ساختار فضایی ژئوپلیتیکی است با امپراتوری بریتانیا و تئوری قدرت دریایی ماهان به مثابه امکانی

برای ایالات متحده آمریکا جهت تسلط بر این سرزمین قلمداد می‌شود. در آلمان نیز هاوس هوفر جهت انطباق ایده خود به توجیه نظری جهت دستیابی به فضای حیاتی برای کشورش می‌پردازد. در دوره جنگ سرد نیز رقابت قدرت‌ها جهت سلطه بر مناطق ماهیت ایدئولوژیک پیدا می‌کند. قدرت‌های رقیب در قالب استراتژی‌هایی همچون سد نفوذ، دومینو، ضد دومینو و جهان‌های هم‌شکل از لحاظ عقیدتی خود را آشکار می‌ساخت؛ سیاست‌هایی که زمینه کمتری از حقایق جغرافیایی در آن نمایان بود. در واقع، در این عصر تئوری‌های ژئوپلیتیکی و بستر رقابتی آن ماهیت ایدئولوژیک به خود گرفته بود. از نظر شکلی و ساختار جغرافیایی نیز پرده آهنین در شرق سرزمین اوراسیا که نماد تمایزات ایدئولوژیک و مناطق جغرافیایی بود، محور جغرافیایی جنگ سرد را تشکیل می‌داد. طبق این ایده، اروپای شرقی به صورت بخشی از منطقه نفوذ شوروی بود و در مقابل ایالات متحده نیز به بهانه دفاع از دنیای آزاد سلطه خود را بر نیمی دیگر از جهان گسترانده بود.

در واقع، نقش قدرت‌های بزرگ در سیاست منطقه‌ای در طول جنگ سرد نوعاً با الگویی از سیاست موازنه قوای رقابت‌آمیز توصیف و مشخص می‌شد؛ زیرا ایالات متحده و اتحاد شوروی در مناطق مختلف دنیا با هم مقابله می‌کردند. از زمان پایان جنگ سرد الگوی رفتار قدرت‌های بزرگ در مناطق متنوع‌تر شده است. از این‌رو، بعد از فروپاشی شوروی عصر جدیدی آغاز شد، در این عصر پاره قدرت‌های منطقه‌ای نیز صاحب موقعیت و قدرت نوینی شدند. در این موقعیت قدرت‌های منطقه‌ای نیز وارد رقابت شده و سهم قابل توجهی جهت نفوذ در مناطق پیرامون خود را جستجو می‌کنند.

۶- قدردانی

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه تهران به‌خاطر فراهم آوردن شرایط انجام این پژوهش کمال تشکر و قدردانی را به‌عمل آورد.

References

1. Adhikari, S (1997). Political Geography, Jaipur: Rawat Publications.
2. Ahmadi, Seyyed Abbas (2011). Iran, Islamic Revolution and Shia Geopolitics. Tehran: Andishe Sazan Nor[in Persian].
3. Cohen, Saul Bernard (2009). Geopolitics: The Geography of International Relations. Published by Rowman & Littlefield.
4. Collins, John (1998). Military Geograohy, Washangton, Brasey's.
5. Dahlman, Carl T (2009). "REGIONALISM" the Book Key Concepts in Political Geography. Carolyn Gallaher and Et al. London: SAGE Publications.
6. Dikshit, R. D (1995). Political Geography, New Delhi: Tata Mc-Graw-Hill
7. Etaat, Javad (1997). Geopolitics and Foreign Policy. Tehran: Safir [in Persian].
8. Faltzgraff, Robert and Dougherty, James. (1993). Contending Theories in International Relations. Translated by Alireza Tayyeb. Tehran: Ghomes [in Persian].
9. Ferarri, B (2003). Geopolitics- a Critical Assessment of the New Great Game in Central Asia and Around the Caspian Sea", presented at the Department of Peace and Conflict Research, University of Uppsala, 2 November, 2003, available at: http://www.ciari.org/investigacao/geopolitics_greatgame_caspiansea.pdf.
10. Flint, Colin (2011). Introduction to Geopolitics. Publisher: Routledge; 2 Edition.
11. Frankel, Joseph (1973). Contemporary International Theory and the Behavior of States. New York: Oxford University.
12. Gary, C.S (1999). Modern Strategy. Oxford: Oxford University Press.
13. Gerace, Michael (1992). "Transformaing of the Patern of Conflict: Geopolitics and Post Cold War Europe". Comparative Strategy. Vol. 11.
14. Ghasemi, Farhad (2015). Theories of International Relations and Regional Studies. Tehran: Mizan, [in Persian].
15. Giblin, Béatrice (2015). "The Conflicts in the World– A Geopolitical Approach". <http://www.exploringgeopolitics.org>.
16. Glassner, M. I (1993). Political Geography, London: John Wiley and Sons.
17. Hafeznia, Mohammadreza and Kavianirad, Morad (2004). New horisons in Political Geography. Tehran: SAMT, [in Persian].
18. Hafeznia, Mohammadreza (2006). Principles and Concepts of Geopolitics. Mashhad: Pupoli Publications [in Persian].
19. Hettne, Bjorn (2000). "The new regionalism: A prologue". In Bajorn Hettner. Andras Inotal and Osvaldo Sunkel (Edit). The new regionalism and the afature of Security and Development. London: Macmillian Press.
20. Koelsch, W. A (1990). Sketches of Urban and Cultural Life in North America by Friedrich Ratzel and translated and edited by Stewart A. Stehlin", Geographical Reviews, Vol. 80, No. 2.
21. Lacoste, Yves (1989). geopolitical issues of Islam, sea, Africa. Translated by Abbas Agahi, Tehran: Islamic Culture Publications Office, [in Persian].
22. Lacoste, Yves. (2012). The Geopolitical of Culture landscape of Geography. Translated by Cirrus Sahami. Tehran: Institute of Amirkabir [in Persian].
23. Lake, David And Potrick M. Morgan, eds (1997). Regional Orders: Building Security In A New World, Pennsylvania: Pennsylvania State University Press.

24. Mackinder, H. J (1904). "The Geographical Pivot of History", *Geographical Journal*, Vol. 23.
25. Mackinder, H. J (1919). *Democratic Ideals and Reality: A Study in the Politics of Reconstruction*, (London: Constable).
26. Masters, R. D (1977). "The Case of Aristotle's Missing Dialogues: Who Wrote the Sophist, the Statesman, and the Politics?", *Political Theory*, Vol. 5, No. 1.
27. Mir Heidar, Dorreh (1992). *Fundamentals of Political Geography*, Tehran: SAMT, [in Persian].
28. Mojtahidzadeh, Pirouze (2002). *Political Geography and Geopolitics*, Tehran: SAMT, [in Persian].
29. Muir, Richard. (2000). *Introduction to political geography*. Mir Heider Dorreh and Seyed Yahya Safavi translated. [In Persian], Tehran: Institute for Political and International Studies.
30. Murphy, Alexander (2015). "Nationalism, sovereignty, social constructs, human rights" http://www.exploringgeopolitics.org/interview_murphy_alexander_nationalism_sovereignty_social_constructs_human_rights_geopolitical_concepts_ideas_imagination.
31. O' Tuathail, Gearoid (1998). "Introduction," in *The Geopolitics Reader*, ed. Gearoid O Tuathail, Simon Dalby, and Paul Routledge. London: Routledge.
32. O'Tuathail, Gearoid and Simon Dalby, and Paul Routledge (1988). *The Geopolitics Reader*. London: Routledge.
33. O'Tuathail, Gearoid and Dolby, Simon and Routledge, Powell (2001). *Geopolitical thought in the twentieth century*. Translated by Mohammad Reza Hafeznia and Hashem Nasiri, Institute for Political and International Studies, Tehran, [in Persian].
34. ÓTuathail, G (1996). "An Anti-Geopolitics Eye: Maggie O'Kane in Bosnia, 1992-1993", *Gender, Place, and Culture*, Vol. 3, No. 2.
35. Parker, Geoffrey (1988). *Geopolitics: Past, Present and Future*. London: Pinter.
36. Pascal, Leroux and Toal, Faransva (2002). *The Geopolitical Keys*. Translated by Hassan Sadough Vaniny. Tehran: Shahid Beheshti University [in Persian].
37. Plano & R. Olton, J. C (1988). *The International Relations Dictionary*, Alifornia: Longman.
38. Pletsch, C.E (1981). "The Three Worlds, or the Division of Social Scientific Labor, Circa 1950- 1975," *Comparative Studies in Society and History*.
39. Renni Short, J (1994). *An Introduction to Political Geography*, London & New York: Routledge.
40. Russell Mead, Walter (2014). "The Return of Geopolitics The Revenge of the Revisionist" Powers. <http://www.foreignaffairs.com/articles/141211/walter-russell-mead/the-return-of-geopolitics>.
41. Spykman, N. J (1944). *The Geography of Peace*, New York: Harcourt & Sons.
42. Toyserkani, M and Yazdani, Enayatollah. (2007). "New Geopolitics of the Cold War: An Analysis of Geopolitical Hegemony and its Role in the Field of Geo-strategic Power." *Journal of Political Science*. Vol. 3, No 2, [in Persian].
43. Tunander, O (2001). "Swedish-German geopolitics for a new century Rudolf Kjellén's 'The State as a Living Organism'", *Review of International Studies*, Vol. 27.
44. Walsh, Edmund (1944). "Geopolitics and International Morals," in *Compass of the World*, ed. H. W. Weigert and V. Stefansson, 12-39, New York: Macmillan.
45. Ziegler, David (2000). *War Peace and International Politicse*. New York: Longman.